

## شنیدن قرآن را تحریم کردند

برنامه‌ی وسیع و دامنه‌داری که حکومت بت پرست مکه برای مبارزه و جلو گیری از نفوذ آئین یکتا پرستی طرح کرده بود، یکی پس از دیگری به‌مورد اجراء گذارده میشد؛ ولی در این مبارزه چندان موفق نبودند و نقشه‌های آنها یکی پس از دیگری، نقش بر آب می‌گشت.

دورانی علیه محمد (ص) تبلیغ سوء کردند، چند صباچی داستان‌سرای «عرب» را برخ او کشیده و معرکه‌های او را گرم کردند ولی در هیچ‌کدام با موفقیت کامل رو برو نگردیدند و «پیامبر» را دوراه خود پایدارتر یافته و میدیدند که روز بروز شعاع نفوذ نور توحید افزایش مییابد.

سران «قریش» تصمیم گرفتند که مردم را از استماع قرآن بازدارند و برای اینکه نقشه آنها کاملاً جامه عمل بخود بیوشد، جاسوسانی در تمام نقاط «مکه» گماردند تا زائرین خانه خدا و بازرگانان را که بمنظور داد و ستد وارد مکه میشدند از تماس با محمد بازدارند، و بهر طریقی ممکن باشد از شنیدن قرآن جلو گیری بعمل آورند، سخنگوی جمعیت اعلامیه ای که آیه ۲۶ از سوره فصلت مضمون آنرا نقل میکند در میان مکیان منتشر نمود: **وقال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه لعلکم تغلبون:** گروه کافران گفتند که باین قرآن گوش ندهید و هنگام قرائت آن چنجال کنید شاید غلبه یابید!

برنده ترین حربه پیامبر که رعب و ترس عجیبی در دل دشمنان افکنده بود، همان قرآن او بود، سران قریش میدانند چه بسا افرادی که از سرسخت ترین دشمنان پیامبر بودند، و بمنظور استهزاء و آزار و بلاقات او میرفتند، همینکه آیاتی چند بگوش آنها میرسید همان اختیار را از کف داده، و از همان ساعت از طرفداران جدی او میگشتند؛ برای

پیش گیری از این نوع حادثه ، تصمیم آنها در این نقطه متمرکز گردید ، که اتباع و هواداران خود را که از آنها حرف میشنوند از استماع آیات الهی منع کرده ، و سخن گفتن با محمداً تحریم کنند .

### مقننین قانون شکن !

همان گروهیکه با کمال سرسختی مردم را از شنیدن قرآن «محمداً» باز میداشتند ، هر کس را که از آن اعلامیه مصوبه ، تخلف میکرد ، با چماق ترمدمی کوبیدند ، پس از چند روزی در عداد قانون شکنان قرار گرفته ، و قانونی را که خودشان تصویب کرده بودند عملاً در پنهانی شکستند .

در سیره ابن هشام ( ج ۱ ص ۳۳۷ ) مینویسد : ابوسفیان و ابوجهل ، واخس بن شریق ، يك شب بی اطلاع از یکدیگر از خانه های خود بیرون آمده ؛ و راه خانه پیامبر را پیش گرفتند ، و هر کدام در گوشه ای پنهان شده و غرضشان این بود که قرآن «محمداً» را که شبها در نماز خود با آهنگ دلنشین میخواند بشنوند ، هر يك از این سه نفر بدون اینکه بدانند که دو نفر دیگر نیز بهمین منظور در گوشه ای جای گرفته است تا صبحگاهان در آنجا مانند و از استماع قرآن اولت بردند سینه دم مجبور شدند که بسوی خانه های خود باز گردند ، هر سه نفر در نیمه راه بهم رسیدند و یکدیگر را سرزنش کردند ، و گفتند که هر گاه افراد ساده لوح از وضع کار ما آگاه گردند ، درباره ما چه میگویند ؟

شب دوم ، این جریان نیز بهمین وضع تکرار گردید ؛ گومی يك نیروی غیبی ، پنهان از چشم آنها ، آنانرا بسوی خانه «پیامبر اسلام» میکشاند ؛ بامدادان ، موقع مراجعت هر سه نفر باهم برخورد نمودند ؛ و سرزنشها را از سر گرفتند ، و تصمیم گرفتند که این عمل را تکرار نکنند ، ولی چندی بعد قرآن «پیامبر» برای بار سوم باعث شد که هر سه نفر ، نیز بدون اطلاع دیگری ، از تصمیم خود منصرف شده ، و بازرگامان در نیمه شب ؛ در اطراف خانه پیامبر جای گرفتند ؛ و تا صبح قرآن او را استماع نمودند ، هر آنی بیم آنها زیاد تر میگشت و با خود میگفتند که هر گاه «وعدو وعید» «محمداً» راست باشد ، در زندگی خود خطا کارند . هوادوشن گردید ، از ترس ساده لوحان ، خانه پیامبر را ترک گفتند و این دفعه مانند دو دفعه پیش ، در راه با یکدیگر ملاقات نمودند و همگی اقرار کردند که در برابر جدایت دعوت و آئین و قرآن اوتاب مقاومت ندارند ؛ ولی برای پیش گیری از حوادث ناگوار ، باهم پیمان بستند که هر گز این عمل را تکرار نکنند .

### جلوگیری از اسلام آوردن افراد

بدینال اجراء برنامه اول ( تحریم استماع قرآن ) برنامه دیگری را شروع کردند

افزادی که از دور و نزدیک تایلانی در آنها پیدا میشود و بنظر اسلام آوردن ، رو بمکه میآوردند جاسوسان قریش در نیمه راه باهنگام ورود بشهر مکه با آنها تماس میگرفتند ، و با عناوین مختلف از اسلام آوردن آنها جلو گیری مینمودند اینک دوشاهدزنده :

۱ - اعشی یکی از شاعران زبردست دوران جاهلیت بود ، و سروده های او نقل مجالس نزم «قریش» بود ، وی در پایان عمر ، که پیری بر او غلبه کرده بود ، شمه ای از آئین توحید و تعالیم عالیه اسلام بگوشش رسید ؛ او در نقطه ای دوازده « مکه » زندگی میکرد ، هنوز آوازه نبوت پیامبر در آن نقاط خوب منتشر نشده بود ، ولی همین مختصر تعالیمی که برای ادا از پیامبر نقل نموده بودند ، طوفانی در کانون وجود او بوجود آورده بود قصیده ای سرابانقر در مدح رسول خدا ساخت ؛ و ارمقانی بهتر از آن ندید که این اشعار را در محضر رسول اکرم بخواند با اینکه شماره این اشعار از ۲۴ بیت تجاوز نمیکند ، - مع ذلك - از نثرین و فصیح ترین شعر هائی است که در آن روز در حق رسول خدا سروده شد - است متن این اشعار را در دیوان اعشی صفحات ۱۰۱ - ۱۰۳ میتوان دید بخوانید اینک در یاد قرنی چند بیتی از آن نقل میکنیم : (۱)

« اعشی » هنوز در کفیف حضرت پیامبر نکرده بود ، جاسوسان حکومت با او تماس گرفتند ، و از مقصد او آگاه شدند ، آنان بخوبی میدانستند که « اعشی » یک مرد شهوت رانی است و بزنی عیله مفرطی دارد ، فوراً از نقطه ضعف او استفاده کرده ، گفتند : ای ابابصیر ، این مردیکه تصمیم گرفته اید با او ایمان بیاورید آئین او باروحیات و وضع اخلاقی شما سازگار نیست گفت : مگر چطور ؟ گفتند : او زنا را حرام میدانند ، وی در پاسخ گفت : مرا حاجتی در این کار نیست ؛ زاین مطلب نمیتواند مانع از ایمان آوردن من بشود ، گفتند او شراب را تحریم کرده است ، « اعشی » از استماع این مطلب کمی ناراحت شد و گفت من هنوز از شراب سیر نشده ام ، اکنون بر میگردم ؛ و مدت یکسال تا بسرحد

و لامن حفی حتی تلاقی محمد ا  
ترامی و تلقی من فواضله ندی  
و لا تاخذن سهما حدیدا لتفصدا  
و لا تعبد الاوثان و الله فا عبدا  
علیک حراما فانکهن او تا بدا  
لعاقیة و لا الاسیر المقیدا  
و لا تعبد الشیطان و الله فاحمدا

(۱) و آیت لا آوی لها من کلاله  
متی ما تناخی عند باب ابن هاشم  
فایاک و المیتات لا تقرینها  
و لا النصب المنصوب لا تنسکنه  
و لا تقرین حرة کان سرها  
و ذا الرحم القربی فلا تقطعنه  
و سبح علی حین العشیات و الضحی

مضامین این اشعار ، خلاصه و چکیده تعالیم واضح اسلام است که دل و قلب او را روشن

کرده بود .

سیر شدن شراب میخورم رسال دیگر میآیم؛ دست بیست با او میدهم، او بر گشت ولی در همان سال رخ در تقاب خاک کشید.

**گواہ دیگر:** طفیل بن عمرو که شاعر شیرین زبان، خردمند و دانا بود، در میان قبیله خود؛ نافذ الکلمه بود، وارد مکه گردید اسلام آوردن مردی مانند «طفیل» برای «قریش» بسیار گران و سنگین بود، لذا سران و بازیگران صحنه سیاست دور او را گرفتند و ناله‌ها کردند، و گفتند: «این مردی که کنار «کعبه» نماز میگزارد؛ با آوردن آیین جدید، اتحاد و اتفاق ما را به همزده؛ و با جادوی بیان خود سنک تفرقه میان ما افکنده است، و ما میترسیم؛ که یک چنین دودستگی میان «قبیله» شما بیافکنند، چه بهتر اصلاً با این مرد سخنی نگوییم.

طفیل میگوید: سخنان آنها چنان مرا متأثر کرد؛ که از ترس تأثیر جادوی او مصمم شدم که کلمه‌ای با او حرف نزوم، و سخن او را نشنوم، و برای تحکیم این مطلب تصمیم گرفتم که صبحگاهان که برای طواف می‌آیم، مقداری پنبه، در گوشهای خود داخل کنم، که مبادا زمزمه قرآن و نماز او بگوش من برسد، با مدادان وارد مسجد گشتم، در حالیکه پنبه را داخل گوش های خود نموده بودم؛ و هیچ مایل نبودم سخنی از او بشنوم، ولی نمیدانم چطور شد، یکمرتبه کلام بسیار شیرین و زیبایی بگوشم خورد و پیش از حد، احساس لذت نمودم، با خود گفتم مادوم عزادار شود تو که یک مرد سخن ساز و خردمندی هستی، چه مانع داری سخن این مرد را بشنوی، هر گاه نیک باشد؛ بپذیری و اگر زشت باشد آنرا رد کنی؛ برای اینکه آشکارا با آن حضرت تماس نگیرم مقداری صبر کردم تا رسول خدا راه خانه خود را پیش گرفت و وارد خانه شد، و من نیز استعجازه کرده با او وارد شدم، جریان را از آغاز تا پایان با او بازگو کردم، و گفتم «قریش» در باره شما چنین و چنان میگویند، و من در آغاز کار هیچگونه قصدی نداشتم باشما ملاقات کنم، ولی مجذوب کلام شما شدم، و اکنون میخواهم حقیقت آئین خود را برای من تشریح کنی، و مقداری قرآن برای من فروخوانی.

رسول خدا آئین خود را بر او عرضه داشت؛ و مقداری قرآن خواند «طفیل» گوید: فلالله ماسمعت قولاً قط احسن منه؛ و لا امرأ اعدل منه؛ بخدا سوگند، کلامی زیباتر از آن نشنیده، و آئینی معتدلتر از آن ندیده بودم، سپس «طفیل» افزود، و بحضورش عرض کردم: من بکفر دنا فذل القولی در میان قوم خود میباشم برای نشر آئین شما فعالیت خواهم نمود ابن هشام در ج ۱ ص ۴۱۰ مینویسد که وی تا روز حادثه «خیر» میان قبیله خود بود، و بنشر آئین اسلام اشتغال داشت، و در همان حادثه با هفتاد یا هشتاد، خانواده مسلمان بر رسول اکرم پیوست (۱) او و در اسلام خود همه چنان پایدار بود تا اینکه در جنگ یمامه شربت شهادت نوشید.

(۱) دکتر هیکل مینویسد: پس از فتح مکه به پیامبر پیوست، و ما تا حال مدرکی برای

آن نیافته ایم.